**(113) سوره فلق مكى است و پنج آيه دارد (5) 12 بهمن 92**

 **[سوره الفلق (113): آيات 1 تا 5]**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (1) مِنْ شَرِّ ما خَلَقَ (2) وَ مِنْ شَرِّ غاسِقٍ إِذا وَقَبَ (3) وَ مِنْ شَرِّ النَّفَّاثاتِ فِي الْعُقَدِ (4) وَ مِنْ شَرِّ حاسِدٍ إِذا حَسَدَ (5)

**ترجمه آيات**

به نام اللَّه كه بخشنده به همه و مهربان به خواص از بندگان است.

بگو پناه مى‏برم به پروردگار صبحدم (1).از شر هر چه كه او خلق كرده و داراى شر است (2).و از شر شب وقتى كه با ظلمتش فرا مى‏رسد (3).و از شر زنان جادوگر كه به گره‏ها مى‏دمند و افسون مى‏كنند (4).و از شر حسودى كه بخواهد زهر حسد خود را بريزد (و عليه من دست بكار توطئه شود) (5).

**ترجمه الميزان:**

**بيان آيات**

در اين سوره به رسول گرامى خود دستور مى‏دهد كه از هر شر و از خصوص بعضى شرور به او پناه ببرد، و اين سوره به طورى كه از روايات وارده در شان نزولش بر مى‏آيد در مدينه نازل شده است «1».

[معناى" فلق" در" قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ" و مفاد" مِنْ شَرِّ ما خَلَقَ"]

" قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ" مصدر" عوذ" كه كلمه" اعوذ" متكلم وحده از مضارع آن است، به معناى حفظ كردن خويش و پرهيز دادن از شر از راه پناه بردن به كسى است كه مى‏تواند آن شر را دفع كند، و كلمه" فلق"- به فتحه اول و سكون دوم- به معناى شكافتن و جدا كردن است، و اين كلمه در صورتى كه با دو فتحه باشد صفت مشبهه‏اى به معناى مفعول خواهد بود، نظير" قصص" به دو فتحه (چون قصص به كسره اول و فتحه دوم جمع قصه است)، كه به معناى مقصوص يعنى حكايت شده، و يا نقل شده است، و غالبا اين كلمه بر هنگام صبح اطلاق مى‏شود، و فلق يعنى آن لحظه‏اى كه نور گريبان ظلمت را مى‏شكافد و سر بر مى‏آورد.

و بنا بر اين، معناى آيه چنين مى‏شود: بگو من پناه مى‏برم به پروردگار صبح، پروردگارى كه آن را فلق مى‏كند و مى‏شكافد، و مناسب اين تعبير با مساله پناه بردن از شر، كه خود ساتر خير و مانع آن است، بر كسى پوشيده نيست.

ولى بعضى «1» از مفسرين گفته‏اند: مراد از كلمه" فلق" هر چيزى است كه از كتم عدم به وسيله خلقت سر بر آورد، براى اينكه خلقت و ايجاد در حقيقت شكافتن عدم، و بيرون آوردن موجود به عالم وجود است، در نتيجه رب فلق مساوى با رب مخلوق است.

بعضى «2» ديگر گفته‏اند: كلمه" فلق" نام چاهى است در جهنم.

مؤيد اين قول بعضى «3» از رواياتى است كه در تفسير اين سوره وارد شده.

" مِنْ شَرِّ ما خَلَقَ" يعنى از شر هر مخلوقى، چه انسان و چه جن و چه حيوانات و چه هر مخلوق ديگرى كه شرى همراه خود دارد، پس، از عبارت" ما خلق" نبايد توهم كرد كه تمامى مخلوقات شرند و يا شرى با خود دارند، زيرا مطلق آمدن اين عبارت دليل بر استغراق و كليت نيست.

" وَ مِنْ شَرِّ غاسِقٍ إِذا وَقَبَ" در صحاح مى‏گويد: كلمه" غسق" به معناى اولين مرحله از ظلمت شب است، وقتى گفته مى‏شود" قد غسق الليل" معنايش اين است كه تاريكى شب فرا رسيد، و غاسق شب، آن ساعتى است كه شفق سمت مغرب ناپديد شود «4».

و كلمه" وقوب" كه مصدر فعل ماضى" وقب" است، به معناى داخل شدن است.

در نتيجه معناى آيه اين مى‏شود: و از شر شب وقتى كه با ظلمتش داخل مى‏شود. و اگر در آيه شريفه شر را به شب نسبت داده، به خاطر اين بوده كه شب با تاريكيش شرير را در رساندن شر كمك مى‏كند، و به همين جهت مى‏بينيم شرورى كه در شب واقع مى‏شود بيشتر از شرور واقع در روز است. علاوه بر اين، انسان كه مورد حمله شرور است، در شب ناتوان‏تر از روز است.

ولى بعضى «1» گفته‏اند: مراد از كلمه" غاسق" خصوص شب نيست، بلكه هر شرى است كه به آدمى هجوم بياورد، هر چه مى‏خواهد باشد.

 [ذكر خصوص شر شبانگاه، شر ساحران و شر حاسد بعد از ذكر" من شر ما خلق" از باب اهتمام به اين سه شرط است‏]

در آيه اول مطلق شر را ذكر كرد، و در آيه دوم خصوص" شر غاسق" را ياد آور شد، و اين خود از باب ذكر خاص بعد از عام است، تا اهتمام بيشتر نسبت به خاص را برساند، و در اين سوره بعد از ذكر شر عام، به خصوص سه شر اهتمام شده است: يكى شر شب وقتى داخل مى‏شود. و دوم شر ساحران. و سوم شر حاسد، كه مشغول توطئه مى‏گردد. و اهتمام بيشتر نسبت به اين سه نوع شر بخاطر اين است كه انسان از اين سه شر غافل است، يعنى اين سه نوع شر در حال غفلت آدمى حمله مى‏آورند.

" وَ مِنْ شَرِّ النَّفَّاثاتِ فِي الْعُقَدِ" يعنى و از شر زنان جادوگر ساحر، كه در عقده‏ها و گره‏ها عليه مسحور مى‏دمند، و به اين وسيله مسحور را جادو مى‏كنند. و اگر از ميان جادوگران، خصوص زنان را نام برد، براى اين بود كه سحر و جادوگرى در بين زنان بيشتر است تا مردان، و از اين آيه استفاده مى‏شود كه قرآن كريم تاثير سحر را فى الجمله تصديق دارد، و نظير اين آيه در تصديق سحر آيه زير است كه در داستان هاروت و ماروت مى‏فرمايد:" فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما ما يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ ما هُمْ بِضارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ" «2»، و نيز نظير آن، آيه‏اى است كه سخن از ساحران فرعون دارد.

ولى بعضى «3» از مفسرين گفته‏اند: آيه مورد بحث نظرى به سحر ندارد، بلكه مرادش از دمندگان در گره‏ها، آن زنانى است كه با تسويلات خود تصميم‏هاى شوهران را از ايشان مى‏گيرند و رأى شوهران را متمايل به آن جانبى مى‏كنند كه خودشان صلاح مى‏دانند و دوست دارند، پس مراد از كلمه" عقد"- كه جمع عقده است- رأى، و مراد از" نفث در عقد" به طور كنايه سست كردن تصميم شوهر است. **ولى اين معنايى به دور از ذهن است.**

" وَ مِنْ شَرِّ حاسِدٍ إِذا حَسَدَ" يعنى از شر حسود وقتى كه مبتلا به حسد گشته و مشغول اعمال حسد درونى خود شود و عليه محسود دست بكار گردد. بعضى «1» از مفسرين گفته‏اند: اين آيه شامل چشم زدن اشخاص شور چشم نيز مى‏شود، چون چشم زدن هم ناشى از نوعى حسد درونى مى‏گردد، شخص حسود وقتى چيزى را ببيند كه در نظرش بسيار شگفت‏آور و بسيار زيبا باشد حسدش تحريك شده، با همان نگاه، زهر خود را مى‏ريزد.

**بحث روايتى**

 [چند روايت حاكى از نزول" معوذتين" بعد از بيمار شدن پيامبر (صلى اللَّه عليه و آله و سلم) بر اثر سحر يك يهودى‏]

در الدر المنثور است كه عبد بن حميد، از زيد بن اسلم روايت كرده كه گفت: مردى يهودى رسول خدا (ص) را جادو كرد، و در نتيجه آن حضرت بيمار شد، جبرئيل بر او نازل گشته دو سوره معوذتين را آورد و گفت: مردى يهودى تو را سحر كرده و سحر مذكور در فلان چاه است، رسول خدا (ص) على (ع) را فرستاد آن سحر را آوردند، دستور داد گره‏هاى آن را باز نموده، براى هر گره يك آيه بخواند، على (ع) هر گرهى را باز مى‏كرد يك آيه را مى‏خواند، به محضى كه گره‏ها باز و اين دو سوره تمام شد، رسول خدا (ص) برخاست، گويا پاى‏بندى از پايش باز شده باشد.مؤلف: و از كتاب" طب الأئمه" نقل شده كه به سند خود از محمد بن سنان از مفضل از امام صادق (ع) نظير اين معنا را روايت كرده «3». و در اين معنا روايات بسيارى از طرق اهل سنت با مختصر اختلافى وارد شده، و در بسيارى از آنها آمده كه زبير و عمار را هم با على (ع) فرستاد «4»، و در آن كتاب رواياتى ديگر نيز از طرق ائمه اهل بيت (ع) نقل شده.

و به اين دسته روايات اشكالى كرده‏اند، و آن اين است كه اين روايات با مصونيت رسول خدا (ص) از تاثير سحر نمى‏سازد، و چگونه سحر ساحران در آن جناب مؤثر مى‏شده با اينكه قرآن كريم مسحور شدن آن جناب را انكار نموده، فرموده:" وَ قالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُوراً انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثالَ فَضَلُّوا فَلا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا".

ليكن اين اشكال وارد نيست، براى اينكه منظور مشركين از اينكه آن جناب را مسحور بخوانند، اين بوده كه آن جناب بى عقل و ديوانه است، آيه شريفه هم اين معنا را رد مى‏كند، و اما تاثير سحر در اينكه مرضى در بدن آن جناب پديد آيد، و يا اثر ديگرى نظير آن را داشته باشد، هيچ دليلى بر مصونيت آن جناب از چنين تاثيرى در دست نيست.

و در مجمع البيان است كه: از رسول خدا (ص) روايت شده كه بسيار مى‏شد رسول خدا (ص) حسن و حسين را با اين دو سوره تعويذ مى‏كرد «3».

و نيز در همان كتاب از عقبة بن عامر روايت شده كه گفت: رسول خدا (ص) فرمود: آياتى بر من نازل شده كه نظيرش نازل نشده، و آن دو سوره" قُلْ أَعُوذُ" است، اين حديث را در صحيح آورده.

مؤلف: در الدر المنثور اين حديث را به ترمذى و نسايى و غير آن دو نيز نسبت داده، و نيز روايتى در اين معنا از كتاب" أوسط" طبرانى از ابن مسعود نقل كرده. و بعيد نيست كه مراد آن جناب از نازل نشدن مثل اين دو سوره اين باشد كه تنها اين دو سوره در مورد عوذه و حرز نازل شده، و هيچ سوره‏اى ديگر اين خاصيت را ندارد.

 [نظر ابن مسعود دائر بر اينكه" معوذتين" جزء قرآن نيست، رد اين نظر و بيان اينكه تواتر قطعى بر اينكه اين دو سوره جزء قرآنند وجود دارد]

و در الدر المنثور است كه احمد، بزار، طبرانى، و ابن مردويه از طرق صحيح از ابن عباس و ابن مسعود روايت كرده‏اند كه ابن مسعود دو سوره" قُلْ أَعُوذُ" را از قرآن‏ها پاك مى‏كرد و مى‏تراشيد، و مى‏گفت: قرآن را به چيزى كه جز و قرآن نيست مخلوط مكنيد، اين دو سوره جز و قرآن نيست، بلكه تنها به اين منظور نازل شد كه رسول خدا (ص) خود را به آن دو حرز كند. و ابن مسعود هيچ وقت اين دو سوره را به عنوان قرآن نمى‏خواند.

مؤلف: سيوطى بعد از نقل اين حديث مى‏گويد: بزار گفته احدى از صحابه ابن مسعود را در اين سخن پيروى نكردند، و چگونه مى‏توانستند پيروى كنند، با اينكه به طرق صحيح از رسول خدا (ص) نقل شده كه در نماز اين دو سوره را مى‏خواند، و علاوه بر اين در قرآن كريم ثبت شده است.

و در تفسير قمى به سند خود از ابو بكر حضرمى روايت كرده كه گفت: خدمت ابى جعفر (ع) عرضه داشتم: ابن مسعود چرا دو سوره" قُلْ أَعُوذُ" را از قرآن پاك مى‏كرده؟ فرمود: پدرم در اين باره مى‏فرمود: اين كار را به رأى خود مى‏كرده و گر نه آن دو از قرآن است «2».

مؤلف: و در اين معنا روايات بسيارى از طرق شيعه و سنى رسيده، علاوه بر اين، جزو بودن اين دو سوره براى قرآن، مورد تواتر قطعى تمامى كسانى است كه متدين به دين اسلامند، و لذا مى‏بينيم در پاسخ بعضى از منكرين اعجاز قرآن كه گفته‏اند: اگر قرآن معجزه بود نبايد در جزئيت اين دو سوره براى قرآن اختلاف شود، گفته‏اند تواتر قطعى هست بر اينكه اين دو سوره جزو قرآن است، و اين تواتر كافى است در اينكه به اختلاف مذكور اعتنايى نشود، علاوه بر اين آنها هم كه گفته‏اند: اين دو سوره جزو قرآن نيست، نگفته‏اند كه ساخته خود رسول خدا (ص) است، و از ناحيه خداى تعالى نازل نشده، و نيز نگفته‏اند كه مشتمل بر اعجاز در بلاغت نيست، بلكه تنها گفته‏اند جزو قرآن نيست، كه آن هم گفتيم قابل اعتناء نيست، چون تواتر عليه آن قائم است.

 [چند روايت در باره مراد از" فلق" و در باره آثار حسد]

و در الدر المنثور است كه ابن جرير، از ابو هريره از رسول خدا (ص) روايت كرده كه فرمود:" فلق" نام چاهى رو پوشيده است در جهنم «3».

مؤلف: در معناى اين روايت روايات بسيارى ديگر هست كه در بعضى از آنها آمده: فلق نام درى است در جهنم كه وقتى باز شود جهنم افروخته گردد، اين روايت را عقبة بن عامر نقل كرده «4». و در بعضى از آنها آمده چاهى است در دوزخ كه وقتى بخواهند دوزخ را شعله‏ور سازند از آنجا شعله‏ور مى‏كنند، ناقل اين روايت عمرو بن عنبسه است «1». و از اين قبيل رواياتى ديگر.

و در مجمع البيان مى‏گويد بعضى‏ها گفته‏اند: فلق چاهى در جهنم است كه اهل جهنم از شدت حرارت آن به دنبال پناهگاهى مى‏گردند، ناقل اين حديث سدى است «2». و ابو حمزه ثمالى «3» و على بن ابراهيم «4» هم آن را در تفسير خود آورده‏اند.

و در تفسير قمى از پدرش از نوفلى از سكونى از امام صادق (ع) روايت آورده كه فرموده: رسول خدا (ص) فرمود: فقر با كفر فاصله چندانى ندارد، و حسد آن قدر مؤثر است كه گويى مى‏خواهد از قضا و قدر الهى هم جلو بزند «5».

مؤلف: اين روايت به همين عبارت از انس از رسول خدا (ص) نقل شده «6».

و در كتاب عيون به سند خود از ملطى از حضرت رضا از پدر بزرگوارش، و آن جناب از آباى گرامش از رسول خدا (ص) روايت كرده‏اند كه فرمود: نزديك است كه حسد از قضا و قدر الهى سبقت بگيرد «7». (اين تعبير كنايه است از شدت تاثير حسد، نه اينكه مى‏تواند سبقت بگيرد، چون تاثير حسد هم خود از قضاء و قدر الهى است).

و در الدر المنثور است كه: ابن ابى شيبه از انس روايت كرده كه گفت: رسول خدا (ص) فرمود: حسد حسنات آدمى را مى‏خورد، آن چنان كه آتش هيزم را «8». (لطفى كه در اين تشبيه بكار رفته از نظر خواننده مخفى نماند).